

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح خطبه صدیقه کبری، فاطمه زهراء، سلام الله عليها (20)
و ایام سوگواری آن مظلومه شهیده

جمعه 03-07-1430؛ 05-04-1388؛ 26-06-2009

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (42:23) (الشوری)

(بگو نمی‌خواهم از شما بر آن مزدی مگر دوستی در خویشان را، و کسی که کسب کند خوبی را، می‌افزائیم مر او را در آن خوبی، به درستی که خدا غفور شکور است)

أَيُّهَا الْمُسْلِمُونَ أَعْطَبَ عَلَىٰ إِرْتِيَةِ يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ! أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ، وَلَا ارِثَ أَبِي؟ {لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا}، أَفَعَلَىٰ عِنْدَ تَرَكْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ، وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَدُ يَقُولُ: {وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ}، وَقَالَ فِيمَا أَقْتَصَّ مِنْ خَيْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَدُ قَالَ رَبِّ {هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ} وَقَالَ: {وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ} وَقَالَ: {يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ} وَقَالَ: {إِنَّ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْأَقْرَبِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ}، وَرَعْمَتُمْ أَلَا حِظْوَةَ لِي، وَلَا ارِثَ مِنْ أَبِي لَارِحِمَ بَيْنَنَا!

ای مسلمانان! آیا من مغلوب شوم از گرفتن ارثم؟ ای پسر ابی‌قحافه! آیا در کتاب خداوند آمده است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ تو مطلب ناروا و سخن نامناسبی گفته‌ای (برگرفته از آیهی 27 سوره‌ی مریم). آیا عمداً کتاب خدا را پشت خود افکنده‌اید، در آن‌جا که گوید، "سلیمان از داوود ارث برد" (27:16 النمل)، و در آن‌جا که داستان یحیی بن زکریا را بازگو می‌کند و می‌گوید، پروردگارا! "از سوی خودت جانشینی به من ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد!" (19:6 مریم) و نیز فرموده، "خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند اولی و مقدم می‌باشند" (8:75 الأنفال) و نیز فرموده است، "خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که پسر دو برابر دختر سهم ببرد" (4:8 النساء) و نیز فرموده است، "اگر مالی را از خود برجای گذاشت برای پدر و مادر و خویشاوندان به گونه خیر و شناخته شده و معروف وصیت کند و این برای پرهیزکاران کاری درست و شایسته است." (2:180 البقرة) شما پنداشته‌اید که من بهره‌ای نداشته از پدرم ارث نمی‌برم و هیچ رابطه و پیوندی بین ما نیست.

1. **استشهادی قرآنی:** فاطمه زهراء، علیها السلام، بعد از آنکه به آشکار بودن احکام قرآن کریم، و حجت بودن آن برای همه اشاره فرمود، در این فراز، به چندین آیه از قرآن کریمه استشهاد فرمود. از جمله آنها قول خدای تعالی در سوره مبارکه نمل است، آنجا که فرمود، "وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ" (27:16 النمل) (و سلیمان از داوود میراث یافت). برخی از مفسران اهل سنت میراث در این آیه را، میراث نبوت دانست‌اند تا با دعوی ابوبکر مبنی بر اینکه انبیاء ارث برجا نمی‌گذارند. در اینجا توضیحی را از مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه نقل می‌کنیم در پاسخ آنان:

و اینکه بعضی از مفسرین گفته‌اند که مراد از این ارث، ارث بردن نبوت و علم است، صحیح نیست، برای اینکه نبوت ارثی نیست، چون قابل انتقال نیست، و اما علم، هر چند با نوعی عنایت و مجاز می‌توان گفت که قابل انتقال است نه حقیقتاً برای اینکه استاد، علم را از خود به شاگرد انتقال نمی‌دهد، و گرنه باید دیگر خودش علم نداشته باشد لیکن این انتقال مجازی هم، در علم فکری است، که با درس خواندن به دست می‌آید و علمی که انبیاء اختصاص به آن داده شده‌اند، از مقوله درس خواندن نیست، بلکه کرامتی است از خدا به ایشان، که دست فکر و ممارست بدان نمی‌رسد، ممکن است با همان عنایت و مجازگویی بگویم فلان مرد عادی علم را از پیغمبری ارث برده، یعنی آن پیغمبر وی را تعلیم داده، ولی نمی‌شود گفت: فلان پیغمبر علم خود را از پیغمبر دیگر یا از غیر پیغمبر ارث برده است.

مرحوم علامه طباطبایی در معنای ارث فرمودند که در معنای آن انتقال چیزی از کسی به دیگری لحاظ می‌شود. برای همین، شیخ ابن عربی در فتوحات مکیه، با توجه به قول خدای تعالی، "وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَبْوًا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ" (39:74 الزمر) (و گویند سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین [بهشت] را به ما میراث داد، از هر جای آن باغ [پنهان] که بخواهیم جای می‌گزینیم. چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان)، نوعی از بهشت را بهشت میراث می‌داند و می‌گوید، "برای آنهاست جنات میراث، و آنها همانهایی هستند که برای اهل آتش می‌بودند اگر وارد بهشت می‌شدند".

2. **توضیح و تکمیل:** فاطمه زهراء، سلام الله عليها، هم چنین به دعای حضرت زکریا، علیه السلام، استشهاد فرمود، آنجا که گفت، "هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ" (از سوی خودت جانشینی به من ببخش که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد!) (19:6 مریم). خدای تعالی در سوره مبارکه انبیاء دعای حضرت زکریا، علیه السلام، را اینگونه نقل می‌فرماید، "وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ" (21:89 الأنبياء) (و [بیاد آور] زکریا را، آن هنگام که پروردگارش را خواند: پروردگار من! مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثانی!)

همانگونه که مشاهده می شود در اینجا علت فرزند خواستن را تنها نبودن ذکر می کند و با اشاره به مسئله ارث بردن، از خدای سبحان به عنوان بهترین وارث یاد می کند، لیکن حوادثی که در صدر اسلام بعد از وفات حضرت محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، اتفاق افتاد باعث شده است که بعضی از مفسران اهل سنت اصرار ورزند که در خواست وارث نمودن حضرت زکریا، علیه السلام، بدان معنا بود که خدا فرزندی بدو دهد که نبی باشد. برای مثال آنان گفته اند که که زکریا (ع) نجار بود و کسی که نجار است مالی ندارد که بخواهد به ارث بگذارد. علاوه بر این، او (ع) نبی نیز بود، و برای نبی خدا توجه به اموری دنیایی نقص محسوب می شود. از طرفی دیگر، آنها مطلبی را نقل می کنند که ابوبکر برای محروم نمودن فاطمه زهرا سلام الله علیها بدان استناد نمود مبنی بر اینکه انبیاء ارث نمی گذارند و آنچه از آنها بجا می ماند صدقه است. هم چنین، گفته اند که این خود معلوم است که در جمیع شرایع فرزند از پدر در امور مالی ارث می برد. لذا، اگر مقصود از ارث بردن همین می بود، دیگر بعد از درخواست فرزند، ذکر آن بی مورد می بود.

متون روایی و تاریخی مرجع همگی اعتراض فاطمه زهرا علیها السلام به ابوبکر، و پاسخ او مبنی بر اینکه انبیاء ارث باقی نمی گذارند را ذکر کرده اند. این سخن او هیچ مبنا و ریشه ای در قرآن مجید ندارد بلکه آیاتی مانند آنچه در این سوره مبارکه آمده است تصریح دارند ارث برده شدن از انبیاء. این مفسران آیات را با استناد به حدیثی مجعول بر خلاف ظاهرش معنا نموده اند.

محروم علامه طباطبایی در پاسخ آن عده از مفسران اهل سنت که "ارث" در این آیه را میراث نبوت دانسته اند، بحث مبسوطی در ذیل آیه سوره مبارکه مریم در تفسیر میزان دارند، که علاقمندان برای آگاهی از پاسخ مبسوط ایشان باید بدانجا رجوع کنند. ما در اینجا به اختصار و نقل به معنا، نکات برجسته آن را می آوریم:

از آیات قرآن کریم استفاده می شود که محروم و باعث زکریا به دعا آن کرامتی بود که از مریم مشاهده کرد، و آنچه از وی مشاهده کرد نبوت نبود، اثری هم از آن در میان نبود.

اصلاً نبوت چیزی نیست که از راه خویشاوندی ارث برده شود.

معنا ندارد کسی بگوید خدایا مرا فرزندی پیغمبر ارزانی بدار، و او را مرضی (پسندیده) بگردان زیرا کسی که پیغمبر می شود فضیلت مرضی بودن و بالاتر از آن را دارد دیگر حاجت به درخواست مرضی بودن نیست.

اگر بگویند این درخواست جنبه تاءکید را دارد، می گوییم تاءکید همیشه باید مساوی و یا مافوق مؤکد باشد نه پائین تر از آن، و خصلت مرضی بودن مادون نبوت است.

علاوه بر این، "وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي" یعنی، من می ترسم بعد از مرگم چیزهایی که باید از انسان به فرزندش منتقل شود به خویشاوندانم منتقل گردد. پس، او می ترسد از اینکه موالیش مالک مال او شوند، نه اینکه بترسد موالیش دارای قرب و منزلت و تقوی و کرامت گردند، و این معنا ندارد که یک پیغمبری نسبت به خویشاوندانش این چنین بخلی داشته باشد که بعد و یا قبل از مرگش دارای تقوی و کرامت گردند، زیرا انبیاء جز صلاح و سعادت خلق آرزوی ندارند.

اینکه بعضی گفته اند، "خویشاوندان زکریا اشرار بنی اسرائیل بوده اند، و آنجناب از این می ترسید که پس از وی به لوازم جانشینش در امت عمل نکنند" حرف درستی نیست زیرا اگر مقصود از خلافت و جانشینی خلافت باطنی و الهی است که قطعاً قابل ارث بردن نیست تا بود و نبود نسب در آن فرق داشته باشد. علاوه بر اینکه نبوت هیچگاه از مورد خود تخلف نمی کند و جز افراد واجد اهلیت، پیغمبر نمی شود، پس دیگر چه جای ترس هست. اگر مقصود از خلافت جانشینی ظاهری و دنیایی است که با نسب ارث برده می شود، و کسی که منسوب نیست ارث نمی برد، چنین خلافتی مانند مال، یکی از وسائل زندگی مادی است، و با این حال چه فائده ای دارد که ما با اصرار کلمه ارث در آیه را از ارث مال به ارث خلافت برگردانیم؟ علاوه بر اینکه دیدیم یحیی (علیه السلام) چنین خلافت و سلطنتی را از پدر ارث نبرد، تا بگوئیم زکریا (علیه السلام) می ترسیده این خلافت به دست غیر یحیی بیفتد، و اصلاً در زمان آن جناب بنی اسرائیل سلطنت و قدرتی نداشته، همه در زیر سلطه روم قرار داشتند، و روم برایشان حکم می راند.

در پاسخ کسی که بگوید چه اصراری دارید که شأن انبیاء را در حدّ دعای برای مادیات پایین بیاورید، می گوییم: این اعتراض وقتی متوجه ما می شود که خواسته باشیم همانطور که شما خیال کرده اید بگوئیم زکریا (علیه السلام) در این دعایش از خدا فرزندی خواسته که اموالش بعد از مرگش به وی منتقل شود و به دست اشرار از خویشاوندانش نیفتد، و ما کی چنین حرفی زده ایم. ما می گوییم مقصود اصلی و اولی از جمله، "وَلِيًّا يَرْتِي" درخواست فرزند است همچنانکه ظاهر از کلام آن جناب در سوره آل عمران، "هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً"، و از کلام او در جای دیگر که عرض کرد "رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا" همین است.

و اگر قید "يَرْتِي" را اضافه کرده مقصود اصلی وی ارث بردن نبود، بلکه خواست کلمه "ولی" را که مفهومی است عام و دارای مصادیقی مختلف تفسیر کند چون این گونه کلمات در یکی از معانیش متعین نمی شود مگر به وسیله قرینه، و همچنانکه در آیه "وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ" (42:46 الشوری) با قرینه "يَنْصُرُونَهُمْ" را آورد تا ولایت را در یکی از معانی که همان نصرت است متعین سازد، و نیز در آیه شریفه "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ"

يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ" (9:71 التَّوْبَةِ)، قید "يَأْمُرُونَ" را آورد تا ولایت را در یکی از معانی که ولایت تدبیر است متعین سازد، و همچنین موارد دیگر استعمال این کلمه. اگر مقصود از آوردن کلمه "یرثی" قرینه برای تعیین کلمه ولایت در فرزند نباشد، با اینکه می دانیم مقصود از درخواست همان بوده است، دیگر در کلام قرینه ای که دلالت کند بر اینکه مقصود اصلی، درخواست فرزند است، باقی نمی ماند ...

علاقه به فرزند داشتن نیز امری فطری است و از اموری پست دنیایی نمی باشد که منافات با شئون پیامبری داشته باشد.

II

پس، فرزندان انبیاء از آنها ارث می برند همانگونه که این آیات بر آن دلالت دارند.

أَفْخَصَكُمْ اللَّهُ بِآيَةٍ أَخْرَجَ مِنْهَا أَبِي؟ أَمْ هَلْ تَقُولُونَ أَهْلُ مَلْتَيْنِ لَا يَتَوَارَثَانِ، وَلَسْنَا أَنَا وَأَبِي مِنْ أَهْلِ مَلَّةٍ وَاحِدَةٍ؟! أَمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْفُرْآنِ وَعُمُومِهِ مِنْ أَبِي وَابْنِ عَمِّي؟ فَذَوْنُكُمَا مَخْطُومَةٌ مَرْحُومَةٌ. تَلْقَاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ، فَنِعْمَ الْحَكْمُ لِلَّهِ، وَالزَّعِيمُ مُحَمَّدٌ، وَالْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ، وَعِنْدَ السَّاعَةِ مَا تَحْسِرُونَ، وَلَا يَنْفَعُكُمْ إِذْ تَنْدُمُونَ، {وَلِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفَرٌّ} {وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ}

آیا خدا شما را به آیه‌ای خاص گردانید که پدرم را از آن خارج گردانید، یا می‌گویید که اهل دو آیین از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم بر یک آیین نیستیم؟ یا شما عالم‌تر به خاص و عام قرآن از پدرم و پسر عمویم هستید. حال که چنین است بگیر آن را همچون شتری مهار کشیده و بار کرده [و بر آن سوار شو!] روز حشر تو را دیدار می‌کند، چه نیک داوری باشد خدا، و [نیک] کفیل (دادخواهی) محمد، و [نیک] وعده‌گاهی است قیامت! و هنگام فرارسیدن قیامت، چه زیانکار باشید! و سودی نبخشد شما را هنگامی که پشیمان شوید، "که برای هر خبر زمانی معین است" (6:67 الأنعام) "و به زودی خواهد دانست که چه کسی به عذابی که خوارش می‌سازد، گرفتار می‌آید و یا عذاب جاوید بر سر او فرود می‌آید" (11:39 هود).

1. **توضیح مختصر:** با اشاره به قول خدای تعالی، "لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَفَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ" (6:67 الأنعام)، تهدید فرمود آنها را به طور صریح به اینکه وقوع عذاب خدای سبحان بر آنها حتمی است. و با اشاره به آیه کریمه سوره مبارکه هود که راجع به عذابی است که بر قوم نوح نازل شد، وعده فرود آمدن عذابی جاودانه و پایدار را بر آنها داد به نحوی که ریشه ظلم و ستم آنها بخشکاند و ظالمان و ستمگران را منقرض کند.

III. **ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِهَا نَحْوَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: يَا مَعْشَرَ الْفِتْيَةِ، وَأَعْضَادَ الْمَلَّةِ، وَأَنْصَارَ الْإِسْلَامِ! مَا هَذِهِ الْعَمِيزَةُ فِي حَقِّي؟ وَالسَّنَّةُ عَن ظِلَامَتِي؟ أَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَبِي يَقُولُ: "الْمَرْءُ يُحْفَظُ فِي وُلْدِهِ"؟ سَرَّعَانَ مَا أَحْدَثْتُمْ، وَعَجَلَانَ ذَا إِهَالَةٍ، وَلَكُمْ طَاقَةٌ بِمَا أَحَاوَلْتُ، وَقُوَّةٌ عَلَيَّ مَا أَطْلُبُ وَأَزَاوَلْتُ!**

سپس حضرت فاطمه علیها السلام گروه انصار را مخاطب قرار داده فرمودند: ای جوانان و ای بازوان توانمند مذهب، و یاران اسلام! این چه چشم پوشی است از حق من؟! این چه چرتی است که شما را گرفته است در برابر ستمی که بر من رفته است؟! آیا پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌فرمود، "مرد در فرزندانش پاس داشته می‌شود"؟ چه زود اوضاع را واژگون نمودید و به بیراهه گام نهادید، با اینکه توانا می‌باشید بر آنچه می‌خواهم، و نیرومند می‌باشید بر آنچه طلب می‌کنم و در نظر دارم.

1. **اشاره:** در بخشی از این سخن خود، فاطمه زهراء، سلام الله علیها، اشاره فرمود، به حفظ حرمت پدر در فرزند. در اینجا ماجرای را نقل می‌کنیم از ابن عساکر، که روایت کرده است که نافع بن الارزق، که رئیس الارازقة خوارج بود، به حسین، علیه السلام، گفت که وصف کن برای من الهت را که می‌پرستی!

پس، گفت: یا نافع کسی که دینش را بر قیاس قرار داده باشد، همیشه در شک باشد، منحرفی افتاده بر روی، طاعنی (کوچنده‌ای) با اعوجاج، گمراه از سبیل، گوینده غیر جمیل، ای فرزند ارزق، اله خود را وصف می‌کنم چنانچه خودش وصف کرده است، خود را، درک نمی‌شود با حواس، مقایسه نمی‌شود با ناس، نزدیک است بدون آنکه بیوند، و دورست بدون آنکه جدا شود، واحد است و جز ندارد، معروف است با آیات، موصوف است با علامات، لا اله الا هو الكبير المتعال.

[آنگاه امام حسین، علیه السلام، به گفت اینک من پرسشی از تو دارم. گفت بپرس. فرمود شنیده‌ام که تو من و برادر و پدرم را کافر می‌دانی. مرا بگو در کار خضر برای آن دو بچه، حرمت چه کسی حفظ می‌شد؟

این اشاره‌ای بود به ماجرای حضرت خضر، علیه السلام، که در آیه 82 سوره مبارکه کهف آمده است، دیواری در حال فروپاشی را تعمیر کرد بدون درخواست اجرت، و چون حضرت موسی، علیه السلام، اعتراض کرد بر کار او، در پاسخ گفت: و اما دیوار، از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان [مردی] نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند. و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.

نافع در پاسخ گفت: حرمت پدرشان. امام حسین، علیه السلام، پرسید: ای نافع پدر آن دو بچه نزد خدا محترم‌تر بود، یا رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم. گفت: رسول الله. چون به استدلال امام حسین پی برد. گفت شما قومی هستید که می‌دانید چگونه بحث کنید [نقل به معنا].

IV. **گزیده‌ای از بخش‌های دیگر خطبه**

1. هیبات! پسران قبیله (ای قبیله‌های اوس و خزرج) پیش چشمان شما میراث پدرم را ببرند! حرمتم بشکنند! در حالی که شما آشکارا می‌بینید و می‌شنوید و اخبارش به شما می‌رسد. اما شما بیهوش و خاموش نشست‌اید؟ در حالی که سرباز و نیروی بسیار دارید. ساز و برگ فراوان دارید و سلاح و سپر بی‌شمار. دعوتم را می‌شنوید و پاسخ نمی‌گویید! فریاد من در میان شما طنین افکن است اما چه سود که به فریاد نمی‌رسید! در حالی که شما در شجاعت زبانزد خاص و عام، در خیر و صلاح شهره آفاق، و برگزیدگان قبایل و اقوامید. و نزد ما اهل بیت از بهترین مردمان محسوب می‌شدید. با عرب درگیر شده، رنج و محنت فراوان تحمل کردید. شاخهای گردنکشان را شکستید و با جنگجویان قدر دست و پنجه نرم نمودید. شما بودید که پیوسته در راه ما، و سر به فرمان ما داشتید، تا اینکه آسیای اسلام بر محور وجود ما به گردش در آمد و شیر مادر روزگار رو به فزونی نهاد. نعره مشرکان گلوگیرشان شد، لهیب دروغ فروکش کرد، آتش کفر بی‌فروغ شد، فراخوانی به جدایی و تفرقه بازایستاد، و دین نظام یافت. اکنون پس از آن همه زبان‌آوری چرا دم فرو بستید؟ و حقایق را پس از آشکار شدن مکتوم می‌دارید؟ آنهم برابر مردمی که پیمان خود را شکستند؟ و پس از قبول ایمان راه شرک پیشه کردند «آیا با مردمی که سوگندخود را شکستند و آهنگ اخراج رسول کردند و بر ضد شما دشمنی آغاز کردند نمی‌جنگید؟ آیا از آنها می‌ترسید؟ و حال آنکه اگر ایمان آورده باشید سزاوارتر است که از خداوند بترسید و بس». (1) اما می‌بینم که به تن‌آسایی خو گرفته‌اید، و کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمانان شایسته‌تر است دور ساخته‌اید، و به آسودن در گوشه‌های دنج و خلوت تن داده‌اید، و از فشار و تنگنای مسئولیت به بی‌تفاوتی روی آورده‌اید. آری آنچه از ایمان و آگاهی در درون داشتید، بیرون افکندید، و آب گوارایی که نوشیده بودید، به سختی از گلو برآوردید.

2. اگر شما و همه روی زمین کافر گردند خداوند بی‌نیاز و در خور ستایش است:

من آنچه شرط بلاغ است، با شما گفتم. اما می‌دانم مردمی خوار، و در چنگال زبونی گرفتار، و خیانت پیشه هستید و قلبهای شما بدان گواه است. چه کنم که دلی پر خون دارم. و از این رو بازداشتن زبان شکایت از طاقتم بیرون است! اندوهی که در سینه‌ام موج می‌زند، بیرون ریختم، تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای کسی باقی نماند. اکنون که چنین است این مرکب خلافت ارزانی شما، به آن محکم درآویزید و هرگز رهایش مسازید. ولی آگاه باشید که پشت این شتر مجروح و پای آن تاول زده و سوراخ است. داغ ننگ بر خود دارد و نشانی از خشم خداوند و رسوایی ابدی با او همراه است. اما شما را آسوده نخواهد گذارد تا به آتش خشم خداوندی بیازارد «آتشی که هر دم می‌افزود و دل و جان را می‌سوزد». آنچه می‌کنید در نزد خداوند حاضر است «و ستمکاران به زودی درمی‌یابند که به چه مکانی باز می‌گردند» من دختر پیامبری هستم که شما را از عذاب الهی بر حذر می‌داشت. آنچه در توان دارید انجام دهید. «ما نیز به وظیفه خود عمل می‌کنیم. شما انتظار بکشید ما نیز منتظر می‌مانیم».

3. پاسخ ابوبکر: پس از سخنان فاطمه علیها السلام ابو بکر عبد الله بن عثمان در آن جمع پاسخ دختر پیامبر را چنین داد: ای دختر پیامبر خدا! پدرت غمخوار مؤمنین بود و بر آنان چون دایه‌ای مهربان، و دشمن کافران بود و نشانی از قهر یزدان. اگر نسبت به او دقیق گردیم می‌یابیم که او پدر توست، و نه پدر دیگر زنان، برادر پسر عموی توست نه دیگر مردان، در دیده پیامبر، او (علی) از همه خویشان برتر و در کارهای بزرگ او را یاور. جز سعادت‌مند شما را دوست نمی‌دارد و جز بدکار شما را دشمن نمی‌دارد، چرا که شما خاندان پاک رسولید و برگزیده خوشنامان جهان. شما ما را به خیر و صلاح راهبر و به سوی جنّت و رضوان راهنما بودید. و تو، ای برگزیده بانوان ای دختر بهترین فرستادگان! در گفتارت راستگو و در وفور عقلت پیشگام هستی، هرگز از حقّت بر کنار نخواهی بود و در راستی گفتارت شك نخواهیم نمود.

اما به خداوند سوگند که من گامی فراتر از آنچه که رسول خدا فرمود، ننهادم و جز به رخصتی که او فرموده بود، اقدام نکردم. بدان که راهبر قبیله به خیل و خویشان خود از سر دروغ چیزی نمی‌گوید. من خداوند را به شهادت می‌طلبم، که خداوند بر این گواهی مرا کفایت می‌کند. من از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: «ما پیامبران دینار و درهم و خانه و مزرعه به ارث نمی‌گذاریم، بلکه آنچه بر جای می‌نهم، کتاب و حکمت و دانش و نبوت است و آنچه طعمه، و وسیله ارتزاق داریم بر دوش ولیّ امر بعد از ما می‌باشد، که هر گونه بخواهد در باره‌اش حکم می‌کند»...

4. پاسخ حضرت فاطمه زهراء، علیها السلام، به ابوبکر: هرگز پیامبر خدا از کتاب الهی رویگردان نبود و نسبت به احکام آن مخالف نبود و مخالف احکامش حکمی نمی‌فرمود، بلکه پیوسته، او پیرو قرآن بود و در طریق سوره‌های قرآن راه می‌پیمود. آیا در سر دارید مکر و غدر را به زور پیرایه او کنید؟ مشی شما پس از رحلت او همچون دامهایی است که در زمان حیات برای هلاکتش گسترده می‌شد. این کتاب خداست که میان من و شما به دیده انصاف حکم خواهد نمود، چرا که مبین حق و باطل است. این کتاب می‌گوید: ...

5. ابو بکر پاسخ داد: خداوند راست گفته و فرستاده او راستگو بود و دختر پیامبرش هم نیز گفتاری از سر صدق دارد. تو گنج حکمت، قلب هدایت و رحمت، و ستون دین هستی. سخن حق تو را دور از حقیقت نمی‌دانم و در مقام انکار و عیب‌جویی از آن بر نمی‌آیم. اینک، این مسلمانان حکم میان من و تو. این مسئولیتی که به گردن گرفته‌ام، آنان به گردن انداخته‌اند و آنچه را که

تصرف کرده‌ام، به اتفاق ایشان بوده است. نه اظهار کبر و بزرگی می‌نمایم و نه بر رأی خویش پای می‌فشارم و نه آنچه را که به تصرف در آورده‌ام، از برای خود برداشته‌ام، که اینان شاهد صدق ادعایم هستند.

6. پس از اتمام سخن ابو بکر، حضرت فاطمه علیها السلام نگاهی به مردم افکنده چنین فرمودند:

ای مردم! که برای شنیدن سخن بیهوده در شتاب هستید، و کردار زشت و زیانبار را نادیده می‌گیرید. «آیا در قرآن نمی‌اندیشند (نمی‌اندیشید) یا بر دل‌هایشان (دل‌هایتان) قفل است؟» خیر، بلکه این کردار زشت شماس است که بر صفحه دل‌هایتان تیرگی کشیده، گوشها و چشم‌هایتان را فرا گرفته است. شما مال اندیشی کردید و آیات قرآن را تأویل نمودید و به بد راهی رهنمون شدید و بد معارضه کردید به خداوند سوگند تحمل این بار برایتان سنگین و سرانجامی ملامت از وزر و وبال در پیش دارید. آنگاه که پرده‌ها به کناری رود، خسران این امر برای شما آشکار می‌گردد. «و از خداوند بر ایشان چیزهایی آشکار شود که هرگز حسابش را نمی‌کردند» «و آنجا آنان که بر باطل بوده‌اند، زیان خواهند دید.» سپس به قبر پدر نگریسته فرمودند:

- (1) رفتی و پس از تو فتنه‌ها برخاست، که اگر تو می‌بودی آنچنان بزرگ رخ نمی‌نمودند.
- (2) همچون زمینی از باران گرفته شده، ما تو را از کف دادیم. (قوم و ملت تو از هم پاشیدند) و ارزشها در قومت به هم ریخت. بیا و ببین که چگونه از راه مستقیم منحرف شده‌اند.
- (3) هر خاندانی اگر در نزد خداوند قرب و منزلتی داشت نزد بیگانگان هم محترم بود، جز خاندان ما.
- (4) تا از این سرا به دیگر سرای رخت بر بستی و خاک میان ما و تو جدایی افکند، مردانی از قومت راز دل خود را بر ملا ساختند.

(5) چون فقدان تو را مشاهده کردند بر ما یورش آورده خفیمان داشتند و هر چه از تو ارث برده بودیم، غصب شد.

(6) پدر، تو ماه شب چهارده و چراغ فروزان زندگانی ما بودی، که از جانب خداوند بر تو کتبی چند فرود می‌آمد.

(7) جبرئیل با آیاتی از قرآن همدم و مونس ما بود. اما تو رفتی و خیرها از ما پوشیده شد.

(8) ای کاش پیش از آنکه تو از میان ما رخت بر بندی و خاک تو را در درون خود پنهان نماید، ما مرده بودیم.

(9) به راستی ما بلا دیدگان در دام مصیبتی گرفتار آمدیم که هیچ مصیبت زده‌ای در عرب و عجم بدان مبتلا نگردیده بود.

7. گفتگوی علی و فاطمه، علیهما السلام: در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام به انتظار نشسته بود و برای بازگشت فاطمه

علیها السلام لحظه شماری می‌کرد، بانوی بانوان علیها السلام به خانه مراجعت نمود و با مشاهده امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمود: ای پسر ابو طالب! آیا همچون جنین پرده‌نشین شده‌ای و چون مظنونین، در گوشه خانه نشسته‌ای؟ (تو همانی که) شاهپره‌های شاهین را شکستی، حال چه شد که دستخوش پره‌های کوچک شده‌ای؟ پسر ابو قحافه عطیه پدر را از من و نان خورش از دو فرزندم سلب کرد. آشکارا به دشمنی من برخاست و از لجاج و عناد خود روی برتافت. چندان که انصار از من بریدند و مهاجرین دیده از حمایت من پوشیدند. مردم نیز از یاوریم فروگذار کردند.

در دفع ترکتازی از او نه یآوری دارم و نه مددکاری. خشم فرو خورده، از خانه بیرون شدم و خوار بازگشتم. آن روز که منزلت خویش را نادیده گرفتی، همان روز خود را در مضیق ذلت افکندی و چهره فروتنی و خواری بر خاک ساییدی. تو شیری بودی که گرگها را در هم شکستی، در حالی که امروز در به روی خود بسته‌ای. آیا نمی‌توانی گوینده‌ای را از گفتار بیهوده‌اش بازداري، و یا با ابطال باطل نفع و فایده‌ای به من عاید گردانی؟ چرا که قدرت حمایت از خود ندارم. ای کاش پیش از این خواری مرده بودم. اگر سخن به تندی گفتم و یا از یاری نکردنت بر آشفتم خداوند را پوزش می‌طلبم. وای بر من! هر بامدادی که خورشید سر از بام خاور برمی‌دارد و به هنگام غروب خورشید، این کلام در وجودم طنین‌انداز است که پناه من از دنیا رفت و بازویم ناتوان گردید. چه کنم جز آنکه شکایت به نزد پدر برم و رعایت و یاری از حق طلبم؟ بار الها نیرویت از همه کس فزونتر و عذاب تو از حوصله بیرون است، تو خود داد من بستان! امیر مؤمنان، علی علیه السلام فرمود:

ای دختر برگزیده عالمیان! و یادگار بهترین پیمبران! افسوس برای تو نیست بلکه برای دشمن توست. غم مخور (آه و ناله کردن تو را به حق خود نمی‌رساند بلکه دشمن تو را شادمان نیز خواهد کرد).

من از سستی گوشه‌نشین نشدم، بلکه آنچه در توانم بود، به کار بستم. اگر نان خورش می‌خواهی روزی تو نزد خداوند محفوظ است و او خود عهده‌دار آن می‌باشد، آرام گیر و آنان را به خداوند واگذار.

فاطمه علیها السلام فرمود: آنها را به خداوند وانهادم.